



## اجته در خدمت چه کسانی هستند / دادن علم فقط از ناحیه خداست

آیت الله قرهی در تفسیر آیات 30 الی 34 سوره بقره گفت: در عالم هیچ کس عالم نیست. حتی انبیاء هم عالم نیستند. نبی اکرم هم که فرمودند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ» مخلوق هستند منتها پیغمبر مظهر آن علم پروردگار عالم است که اگر ما بخواهیم، آن مظهر در ما هم به وجود بیاید، باید سراغ او برویم. سراغ حضرات معصومین (ع) برویم.

آیت الله قرهی در تفسیر آیات 30 الی 34 سوره بقره گفت: در عالم هیچ کس عالم نیست. حتی انبیاء هم عالم نیستند. نبی اکرم هم که فرمودند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ» مخلوق هستند منتها پیغمبر مظهر آن علم پروردگار عالم است که اگر ما بخواهیم، آن مظهر در ما هم به وجود بیاید، باید سراغ او برویم. سراغ حضرات معصومین (ع) برویم. به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی در تفسیر قرآن (آیات 30 الی 34) سوره بقره را تفسیر کرده اند که متن آن در پی می آید.

### طهارت، عامل اتصال به علم الله

در جلسات گذشته که عرض کردیم پروردگار عالم در این آیات شریفه چند نکته را تبیین فرمودند. یکی این که ذوالجلال و الاکرام عنوان خلیفه اللهی را به بشر مرحمت فرمود. مسئله دیگر که عرض کردیم این بود که ملائکه الله می دانستند و متوجه شدند که انسان خونریز است.

عرض کردیم این جا یک سؤال پیش می آید. این که مگر قبل از خاقت آدم انسان هایی بودند؟ بعضی، بر اساس بعضی از روایات می گویند: بله منتها عرض کردیم نکته اساسی این جا بود که ملائکه خبر دارند اس و اساس خلقت انسان این است «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» [2]. لذا می دانند وقتی در کسی فجور هست، خصوصیت فجور این است که «يَسْفِكُ الدَّمَاءَ» می شود، قاتل می شود، مفسد می شود و فساد ایجاد می کند.

عرض کردیم دلیلش هم این است که ملائکه الله در مقام طهارت هستند. - چون قبلاً مباحثش را عرض کردیم و آیتاش و روایاتش را هم خواندیم، الان فقط گذرا بیان می کنیم تا به اصل بحث برسیم و ببینیم آن جا چقدر توفیق داریم که این جلسه بیان کنیم.

در مقام طهارت انسان هم می تواند به علم برسد. کما این که معصوم (ع) در مقام عصمت، می شود علم خدا. پیامبر می فرمایند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» [3]. حتی تالی تلو معصوم هم مین ناحیه الله - که این ها همه مین ناحیه الله است - و بإذن الله تبارک و تعالی به علم دست می یابد.

کما این که عرض کردیم از جمله روایات شریفه این را بیان می کند که اگر کسی قبلش را طاهر کرد، ینابیع الحکمه ای که تبیین می شود، آن منابع حکمت از قلب به زبان جاری می شود. یک بار می گوید بسم الله الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم، همین طور فوران می زند و می آید. خصوصیت تزکیه و طهارت این است که انسان، به علم الله متصل می شود. این خیلی مهم است.

خلقت ملائکه الله بر اساس طهارت است و تقوای محض هستند و در ایشان فجور نیست. لذا کسی که در مقام طهارت است، بصیر است و می بیند و خصوصیت فجور را هم می داند که چیست.

### اجته در خدمت چه کسانی هستند؟

یک مطلب هم این است که قبل از انسان جنسی برتر بود و آن جن است. پروردگار عالم می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [4]. جن کنار انسان است و نه در روایات شریفه می فرمایند و نه در آیات الهی هیچ چیزی را جز جن این طور بیان کرده و فقط جن این طور است. لذا بعضی از اولیاء خدا و بعضی از مفسرین هم بیان کردند که جن، قبل از خلقت انسان، در زمان خودش برتر بوده اما انسان خلیفه الله است و به طور کلی از جن هم برتر است.

لذا بارها عرض کردم که اولیاء خدا بیان می کنند آن کسانی که جن گیر هستند، نقص دارند. معلوم می شود آن هایی که از جن کمک می گیرند، عبد خدا نیستند و نقص دارند. اگر کس واقعاً العبد بما هو عبد الانسان بما هو انسان شد، سراغ این مطالب نمی رود. چون می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» [5] پس معلوم می شود حسنش هم هست، حسنش می تواند جن باشد. اما احسن انسان است «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ» باب افضل التفضیل است. فقط این انسان است که احسن است.

علی ای حال اگر کسی انسان بما هو انسان بود، که عبد حقیقی انسان است، طبیعی است به قول ملا محسن فیض کاشانی که در کتاب الکلمات المکنونه در باب عبد بیان می کنند: عبد عقل محض است. بارها عرض کردم که تبیین می شود: «العبد، عینه عقل و علم و بائه برّ و دائه داعی الله و دعوت الله». عبد این است؛ عبد بما هو عبد، عالم است، علم دارد.

لذا اگر این طور بود برتر از جن است و نمی تواند از جن چیزی یاد بگیرد؛ بلکه به خودی خود جن در اختیار او هست از باب این که به او خدمت کند، نه این که چیزی از جن یاد بگیرد.

لذا آیت الله العظمی حاج شیخ جعفر کاشف الغطاء مرجع تقلید اجنه هم بوده اند - نکته بسیار مهمی است در حالاتش بخوانید که بیان می کنند ایشان مرجع تقلید اجنه مسلم که شیعه هستند، بوده است. ما داریم که اجنه یا کافر هستند یا مسلمان، منتها

مسلمان به معنای حقیقی، یعنی شیعه هستند. در اجنه چیزی به نام اهل جماعت نیست. یا شیعه هستند، به قول حضرت امام راحل اسلام ناب محمدی(ص)، یا کافر هستند. چون جن هم موجود است دیگر. قرآن هم حتی درباره خود شیطان بیان فرموده که «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» [6] و سوره جن هم آمده دیگر.

علی ای حال بیان شده: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ولی انسان برتر است.

### مفسدترین موجود عالم

ملائکه الله هم بر اساس دو دو تا، چهارتاها ظاهر است که این قلت آوردند، نه این که خدای ناکرده بخواهند به خدا اعتراض کنند. اعتراض نیست که اگر بعضی هم در تفسیر عنوان اعتراض بیان کردند، اشتباه است بلکه از باب سؤال است که بفهمند. «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا» با همزه تفهیمیه است. «هل»، «أ» لفظ استفهام است. در باب الحروف کتاب مغنی و شرح کافی مرحوم استرآبادی که مفصل است، ابن فارس و بعضی دیگران هم بیان کردند، آمده که اصلاً لفظ استفهام، طلب فهم است. می‌خواهد بفهمد، اعتراض نیست.

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» آیا می‌خواهی کسی را که این‌طوری است، قرار بدهی؟ چون می‌بیند، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» در مقام طهارت می‌داند خصوصیت این فجور این است. ملائکه الله در دستگاه ذوالجلال و الاکرام هستند، خبر دارند خصوصیت فجور این است.

اتفاقاً اجنه هم با هم درگیری‌هایی داشتند و این‌ها دیده بودند منتها در انسان کمالش هست - خیلی عجیب است، این را به عنوان کد به ذهنتان بسپارید- در انسان کمال تقوا هست و حتی اسفل فجور- چون لفظ کمال برای فجور درست نیست - و پست‌ترین فجورها باز در انسان است. لذا قرآن بعد از این که می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، می‌فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» [7]. متأسفانه از آن احسن می‌آید به اسفل می‌رسد. راجع به اجنه اسفل نداریم، همان‌طور که راجع به اجنه احسن نداریم. لذا درد است دیگر، انسانی که می‌تواند احسن باشد مدام می‌آید پایین، از حسن هم پایین‌تر می‌آید.

مثلاً مثل درجه هوا است، تا صفر پایین می‌آید و همین‌طور پایین و پایین‌تر، که دیگر به اسفل می‌رسد. طوری که به تعبیر قرآن کریم و مجید الهی که بارها عرض کردیم، می‌فرماید: «كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ» [8]، مثل چهارپا، «بل» معانی مختلفی دارد، «کلمه واحده تدل علی معانی المختلفه»، یک معنای «بل» تحقیقاً است، یعنی بلاشک، به تحقیق این‌طور است که این چهارپا که هیچ، «بَلَّ هُمْ أَضَلُّ». «اضل» باز هم از باب افعال التفضیل است. یعنی ببینید تا کجا می‌رود؟! اما راجع به جن این را نداریم؛ یعنی در انسان همان‌طور که تقوا در مرحله بالا است و اوج را بیان فرمودند، در مسئله فجور هم اگر کسی نعوذ بالله و نستجیر بالله بد شد، چنان بدی می‌شود که اجنه که نه، هیچ چهارپایی هم به او نمی‌رسد، درنده خوها هم مثل او نمی‌شود، روی همه درنده‌خوهای عالم را سفید می‌کند.

مثل همین داعشی‌ها، مثل این آمریکایی‌ها ... این‌ها روی حیوانات را هم سفید می‌کنند.

کما این که عرض کردیم اولیاء خدا می‌گویند و در روایت هم داریم و روایتش را خوانده‌ام - نکته بسیار مهمی است. روی آن تأمل کنید- که انسان سرش را از خجالت پایین می‌اندازد و ... اما حیوان سر بالا راه می‌رود؛ یعنی می‌گوید من همین که بودم، بودم اما توی انسان چه کردی؟! من درنده‌ام.

بارها عرض کرده‌ام می‌گویند کلاغ دزد است اما همین کلاغی را که دزد است، می‌گویند مجامعتش را کسی ندیده؛ یعنی یک خصلت بد دارد اما از آن طرف خصلت‌های خوب هم دارد. اما انسان اگر رو به بدی برود وامصیبتا! یکی، دو تا، سه تا، چهارتا، ... اصلاً ولش کن.

تازه اولیاء خدا می‌گویند: «كَالْأَنْعَامِ» که کاف تشبیه است، یعنی به حیوان برنخورد. «بَلَّ هُمْ أَضَلُّ»، چون چهارپا که همان است، پس کاف تشبیه را آورده‌اند که به خود حیوان برنخورد، نه این که به انسان برنخورد. حیوان نگوید: خدایا! برای چه به من مثال زدی، من که همان چیزی بودم که خلق کردی، همان کار را هم کردم، اما این انسانی که بنا بود «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» باشد، کارش به کجا کشید. این که بنا بود احسن تقویم باشد، به کجا کشیده شد که اسفل شد. بعد به آن جا رسید که «كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ». پس این‌جا هم به معنای تحقیقاً بدتر است که این خیلی درد است.

لذا ملائکه الله از این جهت که قضیه اجنه را دیده بودند و خصوصیت طهارت این است که بصیرت‌آور و علم‌آور است و خصوصیتش تقوا هم همین است، بعد هم در دستگاه ذوالجلال و الاکرام بودند، سؤال کردند که خدایا! خصوصیت او این است «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ» ولی ما که می‌بینی داریم تسبیح تو را می‌کنیم اما پروردگار عالم می‌فرماید: من عالمم.

### خدا علیم است یا اعلم؟

آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی در رشحات البحار، می‌فرمایند: در باب اسماء و صفات ذوالجلال و الاکرام، «صفات فی ذاته و ذاته فی صفاته»، ذات ذوالجلال و الاکرام در صفاتش است و صفاتش هم در ذاتش است و بعد تمثیل‌هایی می‌زنند.

یک نکته‌ای که عرض کردیم این است که ما علم خدا نیستیم. حتی این که بیان می‌شود «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» خود آدم علم نداشت، «علم» است، از آن‌جا به بعد هر آنچه که از آدم ابوالبشر می‌آید، یا بعد از او برای انسان‌ها سینه به سینه می‌شود، مثال زدیم که می‌شود تجلی‌گاه علم، تجلی‌گاه صفات، تجلی‌گاه اسماء. خود اسماء و صفات بما هی اسماء و صفات وجود ندارد، این‌ها نازله است، لذا می‌شود تجلی.

یک مثال بزنم. شما در آینه خودتان را می‌بینید. سؤال: آیا شما آن تصویر هستید یا آن تصویر شما هستید؟ نه شما او هستید و

نه او شما است. پس چیست؟ این یک بحث فلسفی منطقی است که اگر بشود «هذا من فضل ربی» بتوانم ساده بیان کنم. شما آینه نیستی، او هم شما نیست، این صورت شیء هست. صوره الشیء با حقیقه الشیء متفاوت است. الآن اینجا عکس شهداء بزرگوار، عکس امام مراحل و عکس امامالمسلمین، حضرت آقا هست. یک عکس امام آن طرف است و یک عکس اینجاست. یک عکس امامالمسلمین هم اینجاست و یکی آن طرف و یکی هم اینجا با آیتالله العظمی خوشوقت است. حالا کدام ایشان است؟ هیچ کدام ایشان نیست، اینها صورت شیء است.

در باب اسماء و صفات، نازلهاش صوره الشیء است نه حقیقه الاسماء و صفات. علم را هم بما هو علم فقط خدا دارد و لذا بعضی میگویند که نگوییم: «الله اعلم» چون اعلم در مقابل عالم است. اگر هم اینطور بیان میکنیم درست نیست و غلط مصطلح است، چون که دیگران علمی ندارند. علت اصلی آن هم این است که وقتی که ملائکه اشکال کردند، پروردگار عالم خودش گفت «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، آنچه که شما نمیدانید؛ یعنی من به شما یاد دادم. و بعد بلافاصله «وَعَلَّمَ آدَمَ» بیان شده. میگویند درست است پروردگار عالم اعلم را بیان فرموده ولی به این معنا نیست که آنها هم چیزی میدانند. یک چیزی به آنها تفهیم شده اما علم بما هو علم نیست؛ چون وقتی پروردگار عالم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» را قرار داد «ثُمَّ عَرَّضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَتَشْنُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» گفت: اگر شما راست میگویید، بگویید اینها چیست؟ جالب اینجاست که ملائکه گفتند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» خدایا! تو منزهی، ما علمی نداریم جز آنچه که تو دادی. این همان صورت شیء است نه حقیقت العلم. «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» چرا؟ چون به صراحت بیان می کنند «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»، علیم تویی، ما که علیم نیستیم و علمی نداریم. علم اگر کسی دارد، باید خودش داشته باشد.

عذر می خواهم یک تعبیر خیلی عامیانه عرض کنم. اولیاء خدا هم میگویند که گاهی تعبیر عامیانه در ذهن انسان اثر میگذارد و بهتر متوجه می شود. در مثال مناقشه نیست. میگویند یک موقع چاه خودش آب می دهد و یک موقع چاه را دستی پر می کنند. چاهی را که دستی پر کنند به درد نمی خورد، چاه باید خودش آب بدهد و بجوشد.

اینها پر شده است. «وَعَلَّمَ آدَمَ» به آدم تعلیم داد، آدم که خودش عالم نبود، تعلیم صوره الشیء می شود، نه حقیقه الشیء. حقیقت علم نیست، اگر حقیقت علم بود، او هم مثل احد، احد می شد. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» این احد از احد شروع می شود، «كُفُوا أَحَدًا» هر چه که احد است، همه چیزش احد است، هم ذاتش احد است و هم اسمائش احد است و هم صفاتش احد است. پس ما بقی چیست؟ نازله است، همان طور که میگویند: کلام ذوالجلال و الاکرام بما هو کلام نیست، نازل شده است. میگوییم: قرآن کتاب نازل است دیگر؛ یعنی سطح آن پایین آمده، صورت شیء است که شما آن را درک کنید و لا کلام بما هو کلام خدا ردیف می خواست. کسی ردیف خدا نبود که خدا با او حرف بزند که حرف او را بفهمد. وقتی استاد دانشگاه یا پروفیسور چنین و چنان، یا مجتهد چنین و چنان، بخواهد در همان سطح خودش حرف بزند، باید یک کسی در سطح خودش باشد که بفهمد در غیر این صورت مجبور است که سطح صحبتش را پایین بیاورد. پروردگار عالم احد است، کلامش را هم که میگوییم: کلام خداست، نازله است و در حقیقت باز هم کلام خدا بما هو کلام خدا نیست؛ چون پروردگار عالم ردیف ندارد.

در اینجا هم میگویند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ». پس معلوم شد که آنها هم یک چیزی می دانستند چون در مقام طهارت بودند، البته آن را هم خدای متعال به آنها داده است، «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» آنچه که تو به ما تعلیم فرمودی، ما که خودمان بلد نبودیم. معلوم است که ما علم نداریم که به ما بگویید: اگر راست میگویید، بگویید: اینها چیست «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». «سُبْحَانَكَ» تو منزهی، ما که نخواستیم ان قلت بیاوریم، به تعبیری بگوییم: ما هم بلدیم، ابدًا، نعوذ بالله. «سُبْحَانَكَ» تو منزهی «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» که این نکته بسیار زیبایی است.

### تجلی علم الله

پس معلوم می شود در عالم هیچ کس عالم نیست. حتی انبیاء هم عالم نیستند. نبی اکرم هم که فرمودند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ» مخلوق هستند منتها پیغمبر مظهر آن علم پروردگار عالم است که اگر ما بخواهیم، آن مظهر در ما هم به وجود بیاید، باید سراغ او برویم. سراغ حضرات معصومین برویم. «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» یعنی اگر می خواهید تجلی علم الله را ببینید، باید سراغ ما بیایید و لا پیامبر هم مخلوق است.

البته این مخلوق است، فرق می کند. یک موقع تصور نشود که وقتی میگوییم: مخلوق است، می خواهیم نعوذ بالله، پیامبر را پایین بیاوریم. میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است. اصلاً نمی شود حساب کنید. پیامبر کسی است که خود پروردگار عالم خواسته است، آن هم ما حالیمان نمی شود، فرمود: «لَوْ لَاحَ لَمَا خَلَقْتَ الْاَفْلَاقَ». پس معلوم می شود که پیامبر فرق می کند، اما باز هم پیامبر مخلوق است. لذا تصور نکنیم وقتی میگوییم پیامبر مخلوق است، پس ما هم با پیامبر فرقی نداریم، خیر، اصلاً نمی شود حساب کرد و اصلاً تمثیل این هم تمثیل غلطی است که بگوییم: میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است، اصلاً کدام ماه؟ ما همه ظلمتیم، مگر او بتابد، یک چیزی دریافت کنیم و لا ما اصلاً نمی توانیم، هیچ کس نمی تواند خود را با حضرات معصومین، تطبیق بدهد، ابدًا هیچ کسی جرأت نکرده است. تالی تلو معصوم هم هیچ موقع نیامده این طور بگوید. همه میگویند: ما خاک پای حضرات معصومین هستیم. این یک بحث جدایی است.

### دادن علم فقط از ناحیه خداست

منتها حالا ملائکه از کجا می دانستند؟ از همان «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» که خودشان میگویند. از همان تعلیم الهی فهمیدند که فجور فی ذاته فسادآور و باعث خونریزی و قتل است، عامل «يَسْفِكُ الدَّمَاءَ» می شود.

«قَالَ يَا آدَمُ أَتَيْتَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ». قبلش خودشان بیان کردند: «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» این که میگویم ما باید سلسله مراتب برویم، همین

است. حالا این‌جا هم پروردگار عالم نمی‌گوید: من باز به شما می‌گویم، « قَالَ يَا آدَمُ أَنْيُتُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ » ، یک مقدار از این مطالب را بیان کن.

البته «علمهم» نیست؛ چون « علمهم» من ناحیه الله است، آدم نمی‌تواند علم بدهد، آدم می‌تواند « أَنْيُتُهُمْ » باشد، ذوالجلال و الاکرام علم می‌دهد؛ چون او علیم است، دیگران علیم نیستند. این نکته بسیار مهمی است، اگر در آن تأمل کنید، غوغا است. من گذرا رد می‌شوم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. اگر خوب مطلب را گرفته باشید، یک دریچه‌ای به رویتان باز می‌شود با یک دید متفاوت که اصلاً فرق می‌کند.

### اطمینان‌آوری خدا برای ملائکه

پس ذوالجلال و الاکرام به آدم ابوالبشر، ابانا آدم نمی‌گوید: «علمهم»، می‌گوید: « يَا آدَمُ أَنْيُتُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ». گرچه ملائکه دیگر فهمیده بودند و متوجه بودند اما مطلب چیست؟ به تعبیری خدا این‌گونه، برایشان «لِيُطْمَئِنِّ قَلْبِي» [9] آورد.

اتفاقاً انسان هم «لِيُطْمَئِنِّ قَلْبِي» خواسته است. چه کسی؟ ابراهیم خلیل، آن خلیل‌اللهی که انصافاً امتحانات سختی داده است. اگر همین الان هم که دیگر معما حل شده و آسان هم شده، به من و شما بگویند که بچه‌ت را ببر ذبح کن و با دست خودت سرش را ببر، این قلت می‌آوریم. تازه ما ماجرای حضرت ابراهیم در ذهنمان هست اما آن موقع حضرت ابراهیم نمی‌دانست، کارد را زد، سنگ شکافت، اما دید گلولی حضرت اسماعیل بریده نمی‌شود. می‌گویند تا آخر عمر هم جای این کارد، بر گلولی حضرت اسماعیل مثل یک ماه گرفتگی ماند و از بین نرفت. من و شما می‌دانیم برایش قوچ آمد، اما آن موقع حضرت ابراهیم، نمی‌دانست بناست قوچ بیاید. تازه در خواب بوده است. من و شما می‌گوییم: خواب حجت نیست. اما حضرت ابراهیم سه بار در خواب دید، پذیرفت. خود حضرت اسماعیل هم پذیرفت. حالا به ما بگویند شما بچه‌تان را برای خدا ذبح کنید، پیش خودمان می‌گوییم: ان شاء الله قوچ می‌آید. بعد می‌گوییم: به احتمال یک درصد اگر برای ما قوچ نیامد، چه می‌شود؟! آن‌جا چاقو نمی‌برید، اگر ما گذاشتیم و برید چه؟! این‌طوری که راستی راستی بچه‌ام را به دست خودم می‌کشم. من و شما در همین احتمال یک درصد هم شک می‌کنی و می‌گوییم: ول کن، خدایا! این امتحان را نگیر. واقعاً سخت است. حضرت ابراهیم این امتحان را پشت سر گذاشته، در آتش افتاده و ... ولی خود حضرت ابراهیم باز از خدا «لِيُطْمَئِنِّ قَلْبِي» خواست که چطوری مرده زنده می‌شود و آن قضیه که چهار تا پرنده را بگیر و ...

لذا این‌جا هم از این باب است که خدا می‌خواهد این‌ها بدانند چیست. « وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا » سجده کردند، حالا چون دیگر فهمیده بودند و چیزهایی را متوجه شده بودند، سجده کردند.

جالب این است که خود ابلیس هم در آن دستگاه است. او هم در جنت است و همه این سؤالات ملائکه الله که شاید به ذهن خود او هم رسیده بود، می‌شنود، جواب را هم دید، « عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ »، این‌ها را دارد می‌بیند، « قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ » این را هم دارد می‌بیند که ملائکه این‌طور بیان کردند، پروردگار عالم هم بیان فرمود « يَا آدَمُ أَنْيُتُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ » را هم دارد می‌بیند، اما سجده نکرد.

### طهارت عامل تسلیم

لذا فرق ملائکه که در طهارت مطلق هستند، این است که تسلیم می‌شوند. اصلاً مقام طهارت این‌گونه است. پس تسلیم می‌شوند، به این معنا نیست که عقل ندارند. با سؤال کردنشان معلوم است که عقل هم دارند. این‌طور نیست که فکر کنید ملائکه کوکی هستند. با این سؤالاتی که ملائکه کردند، معلوم است که دارای عقلند، داری شعورند، می‌فهمند، سؤال می‌کنند. حتی، جن هم همین‌طور است. ابلیس هم که «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» هم همین را دارد، سؤال به ذهنش می‌رسد. منتها کسی که در مقام طهارت است، وقتی سؤال می‌کند، جواب را می‌بیند، قانع می‌شود اما آن کسی که در مقام طهارت نیست، امکان دارد به لجبازی بیافتد.

لذا بیخود نیست که در «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» [10] اول تزکیه بیان می‌شود. تزکیه همین‌جاست؛ یعنی طهارت باشد، می‌پذیری. طهارت نباشد، هزار این قلت می‌آوری و باز هم مدام می‌خواهی در مقابل خدا بایستی. این درد است. لذا این‌جا هم یک نکته اخلاقی عرض کنیم. اگر این‌طور شد در مقابل معارف می‌ایستد با این که حقایق و مطالب را هم می‌بیند.

مگر خیلی‌ها از اول انقلاب تا به حال را ندیدند؟! امام اصلاً هیچ نداشت و در مقابل یک ژاندارم تا بن دندان مسلح بود. با این حال امام خطاب به شاه می‌گفت: کاری نکن که بگویم مردم تو را بیرون بیندازند! آن موقع مسخره کردند. حتی یک عده در لباس مقدس روحانیت هم ایشان مسخره کردند. یا درباره این که امام فرمودند: سربازهای من در گهواره هستند، حتی یک کسی در همین لباس مقدس یک جایی، گفته بود که آقا روح‌الله خمینی - آن موقع که امام نمی‌گفتند، حاج آقا روح الله می‌گفتند - قوه خیال‌بافی‌اش خیلی قوی است. اما بعد ندیدند که چطور پیروز شد و ... یا تا به حال را نمی‌بینند؟ اما چرا این همه لجبازی می‌کنند؟ چرا علیه نظام می‌ایستند؟ چرا علیه امام المسلمین، رهبر عظیم‌الشأنمان می‌ایستند؟ راجع به خود آقا هم مطالب را دیدند. مگر فتنه 88 و فتنه 78 را ندیدند که چقدر قشنگ مدیریت کرد، بدون این که غوغایی به وجود بیاید، خون و خونریزی شود، تانکی وسط میدان بیاید و ... برعکس، 9 دی به وجود آمد که مردم آن‌طور خودشان بیرون آمدند، 23 تیری به وجود آمد و مردم آن‌طور خودشان به میدان آمدند. این‌ها را دیدند ولی باز هم لجبازی می‌کنند، علت چیست؟ این که طهارت نیست.

« وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا ». پس این فاء، فاء تحقیقیه است. باز هم این را ابن فارس می‌گوید و در مغنی هم همین است. حروف من الكلمه است، «کلمه الواحدة تدل على معانى المختلفة». یعنی تحقیقاً بلافاصله سجده کردند، یعنی مکث نکردند. « وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ الْكَافِرِينَ » دیگر نگفتند، ا! خب خدایا! تا این‌جایش را ما فهمیدیم قربانت بروم که بله یک چیزهایی هست، فهمیدیم حتماً لازم نیست فساد کند، امکان دارد در کسی فجور باشد اما بتواند بر فجور خودش غلبه کند. تا این‌جایش را فهمیدیم اما حالا دیگر برای چه به او سجده کنیم؟! چون ما می‌دانیم سجده مختص به توست. - حالا إن شاء الله در جلسه بعد مباحث و آیات و روایتش را عرض می‌کنیم که سجده مختص به اوست - پس این سجده دیگر چیست؟! سؤال پیش می‌آید دیگر اما دیگر از این جا به بعد سؤال نکردند؛ « فَسَجَدُوا ».

### علت ابتلای حضرت موسی به قوم بنی اسرائیل

لذا آدم یک بار سؤال کند، خوب است برای این که بفهمد اما دیگر بعد از آن هر دم و دقیقه بخواهد سؤال کند، مثل بنی اسرائیل می‌شود. بنی اسرائیل این‌گونه بودند.

می‌گویند یک دلیل این هم که موسی کلیم مظلوم - که من عرض کردم واقعاً گاهی انسان به حال این نبی مظلوم گریه می‌کند - گرفتار این قوم شد، این است که در خودش هم اول چنین حالتی وجود داشت. چرا؟ چون وقتی با حضرت خضر آمد، هی سؤال کرد. یک سؤال کرد، حضرت خضر گفت: نگفتم تو طاقت همراهی من را نداری، دوباره سؤال دیگر، دوباره سؤال دیگر، گفت: «هذا فراقٌ بيني و بينك» [11]. چون عالم، عالم اثر و مؤثر است. لذا این‌گونه است.

پس ملائکه الله دیگر سؤال نکردند که خدایا! سجده؟! چون سجده خیلی مهم است. حالا روایات و آیات را می‌خوانیم که سجده واقعاً چیز شوخی‌برداری نیست. مقام خشوع سجده است، به خاک افتادن، خاکسار شدن. اما درباره این سجده اصلاً سؤال نکردند « فَسَجَدُوا ».

« إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ » که إن شاء الله در آینده بیان می‌کنیم، این حالا مقدمه است. این « وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا » هشت مطلب دارد که إن شاء الله در جلسات بعدی، چند جلسه‌ای درباره این مطالب را داریم و آیات و روایت را به فضل الهی عرض می‌کنیم.

پروردگارا! به اولیاء و انبیاء، به خصیصین درگاهت قسمت می‌دهیم، ما را در دو دنیا با قرآن محشور بگردان.

### راهی برای رسیدن به طهارت

بگذارید یک راه طهارت را هم عرض کنم. دائم این را می‌گویم و خدا گواه است واقعاً هم همین است. ورود به حصن حصین است. شما باید در جایگاه طهارت وارد شوید تا طاهر شوید.

این مثال زدم را بارها و بارها و بارهای دیگر هم مثل می‌زنم. آن قدر مثل می‌زنم که تا لب باز کنم، شما بلافاصله بگویید چه می‌خواهد بیاید و آن هم این است که عرض کردم گاهی شما از بازار و پاساژ عطرها و عطرفروش‌ها رد می‌شوید. شما عطری نزدیک اما وقتی از این بازار بیرون می‌روید، چون در آن فضا همه عطرفروش بودند، اصلاً بدن شما بوی عطر می‌گیرد. فضا، فضای عطر است. یا وقتی دو سه ساعت در ماشینی هستی، از قم به تهران می‌آیی یا جای دیگری می‌روی، بغل سیگاری نشستی، بعد که به منزل می‌ری، لباس‌تان بوی سیگار می‌دهد. همسرتان می‌گوید: سیگار کشیدی؟ می‌گویی: من که سیگاری نیستم! پس چرا بوی سیگار می‌دهی؟! چون اثر دارد.

طهارت هم به وجود نمی‌آید الا به این که انسان با طاهرین عالم بنشیند، با حضرات معصومین. خدا گواه است همین روضه‌ها، همین مباحث، همین ورود به مهدیه، همین نماز، همین پا مباحث نشستن، همین که انسان یک ساعتش را در خانه امام زمان می‌گذراند، یکی دو ساعت در مسجد بنشیند، این‌ها حصن است.

اما اگر خدای ناکرده آرام آرام پای انسان از مجالس قطع شد و آرام آرام دیگر در مجالس نبود، یک موقعی پشت سرش نگاه می‌کند، چون آرام آرام جلو می‌رود، می‌بیند: عجب! یک موقعی چه بودم اما حالا می‌بیند مثلاً حتی خدای ناکرده همسرش طور دیگری لباس می‌پوشد. حداقل دخترش طور دیگری شده. فاصله گرفته است دیگر.

لذا این مقام‌ها، مقام‌های طهارت است و این‌ها را باید داشته باشیم.

یک مورد آن هم روضه است. روضه قلب را جلا می‌دهد. کسی که نمی‌فهمد می‌گوید: آقا همه‌اش که روضه! آقا جان! صورت ظاهرش روضه است اما حقیقتش پناه بردن به حضرات معصومین است.

از جمله کسی که خدا خیلی دوستش دارد، ابی‌عبدالله (ع)! پروردگار عالمی که تربت ابی‌عبدالله را مایه شفا قرار داد که حضرت صادق (ع) و الفعل، امام جعفر صادق (ع) فرمودند: « إِنْ اللَّهَ جَعَلَ ثُرْبَةَ الْحُسَيْنِ شِقَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ » [12]. خاک، خاک است. اتفاقاً می‌گویند خاک نخورید اما تربت ابی‌عبدالله «شِقَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ» است. این توسل‌ها، حصن حصین است. لذا سلام کوتاهی بدهیم که مجلس ما نمکین شود و بتوانیم در این حصن حصین باشیم.

پی نوشتها

[1]. بقره / 30 الی 34

[2]. شمس / 8

[3]. وسائل الشیعه، ج: 27، ص: 34، باب: 5

- [4]. ذاریات / 56
- [5]. تین / 4
- [6]. کهف / 50
- [7]. تین / 5
- [8]. اعراف / 179
- [9]. بقره / 260
- [10]. جمعه / 2
- [11]. کهف / 78
- [12]. وسائل الشیعه، ج: 14، صفحه: 524، باب: 70